

**امتحان دیوانه ها**

یک روز برای امتحان چند دیوانه، آن ها را می برند کنار یک استخر خالی از آب. همه دیوانه ها به جز یکی پریدند داخل استخر و دست و پاهایشان شکست.

یک روز برای امتحان چند دیوانه، آن ها را می برند کنار یک استخر خالی از آب. همه دیوانه ها به جز یکی پریدند داخل استخر و دست و پاهایشان شکست.  
مسئول آن ها فکر کرد که آن یکی خوب شده. پرسید: تو چرا نپریدی؟  
دیوانه جواب داد: آخر شنا بلد نبودم.

**کسب و کار**

۵ تا دوست می خواستند کسب و کار راه بیاندازند. بنابراین ۵ نفری یک تاکسی می گیرند و با آن کار می کنند و ورشکسته می شوند. می دانید چرا؟ چون ۵ تایی با هم می رفتند مسافرکشی.

**حواس**

اولی: ببخشید با حرف هایم سر شما را درد آوردم. دومی: نه اختیار دارید. من حواسم جای دیگر است.

**صدای ساعت**

معلم به دانش آموز: ساعت را بخش کن! دانش آموز: اول سا، دوم عت. معلم: صدایش را بکش! دانش آموز: تیک تاک! تیک تاک!

**غذای سگ**

همسایه ای گفت: #171& جلوی این سگت را بگیر! امروز جوجه ما را خورده است.&#171; همسایه دیگر با خوشحالی گفت: #171& خوب شد گفتی که دیگر امروز به سگم غذا ندهم.&#171;

**چند تا دیوانه**

یک روز چند تا دیوانه در یک سلول از یک سوراخ باریک و در یک صف بیرون را نگاه می کردند و این کار را دوباره تکرار می کردند. رئیس بخش آمد و از سوراخ به بیرون نگاه کرد و هیچی ندید. همه خندیدند و گفتند: الان چند سال است که ما از این سوراخ بیرون را نگاه می کنیم اما هنوز هیچی ندیدیم. تو می خواهی با یک بار نگاه کردن چیزی ببینی؟